گفت‌وگوی «جوان» با همسر سردار شهید علی هاشمی، معاون هماهنگ‌کننده سپاه صاحب‌الزمان(عج) اصفهان

حاج علی یک فرمانده پیشرو بود

■ علیرضا محمدی

سردار شهید علی هاشمی، برادر دو شهید دفاع مقدس بود. علی‌اکبر و علیرضا، برادران بزرگ‌تر او در جنگ تحمیلی هشت‌ساله به شهادت رسیدند و سال‌ها بعد نوبت به حاج علی رسید تا راه برادران را در شهادت، آن هم در مصاف با امریکا و اسرائیل بپیماید. سال ۱۳۷۸ حاج علی با دختر خاله‌اش زهرا عابدینی نامزد کرد. خانواده عابدینی هم یک پسرشان را به نام قاسم عابدینی در سال ۶۵ و در مجنون تقدیم ایران اسلامی کرده بودند. حاج علی و همسرش سال ۱۳۸۰ زیر یک سقف رفتند و چون پدر و مادر شهید به او وابستگی زیادی داشتند، شهید هاشمی سال‌ها مسیر ۴۵ کیلومتری خانه تا اصفهان را طی می‌کرد تا مبادا از والدینش دور بماند و آنها دچار دلتنگی شوند. احترام به پدر و مادر از خصوصیات شهیدی بود که به گفته همسرش: «سال‌ها، نه مثل یک همسر که مثل یک دوست و رفیق در کنارم بود.»

■■■

چطور با شهید هاشمی آشنا شدید و چه سالی با ایشان ازدواج کردید؟

حاج علی پسر خاله‌ام بودند و از طرف دیگر با برادرانم بسیار صمیمی بودند. بنابراین خانواده ما شناخت کاملی به ایشان داشتند. البته به جهت تقید و ملاحظاتی که در خانواده‌های ما بود، هر وقت ایشان به منزل ما می‌آمدند، در اتاق می‌ماندم و با هم روبه‌رو نمی‌شدیم. خودم بشخصه از خلقیات شهید هاشمی آنطور که باید خبر نداشتم. وقتی که به خواستگاریم آمدند، از برادرم که با حاج علی دوست بودند در مورد اخلاق ایشان پرسیدم. نهایتاً سال ۷۸ با هم عقد کردیم. آن زمان پدرم اصرار داشت که درسم را تمام کنم. شهید هاشمی هم سرباز بودند. بنابراین دو سالی نامزدیم بودیم تا اینکه سال ۸۰ ازدواج کردیم.

گویا هم خانواده شما و هم خانواده حاج علی در جنگ تحمیلی هشت‌ساله شهید داده‌اید؟

بله، دو برادر بزرگ‌تر ایشان به نام‌های علی‌اکبر و علیرضا در دفاع مقدس به شهادت رسیدند و برادر بزرگ‌تر من هم شهید قاسم عابدینی از شهدای دفاع مقدس است. هر دو خانواده دیدگاه‌های سیاسی و عقیدتی، شرایط یکسانی داشتیم. همفکر بودیم و ازدواج ما هم از لحاظ آشنایی فامیلی، خانوادگی و هم به لحاظ عقیدتی صورت گرفت.

وقتی که من و حاج علی با هم نامزد کردیم، ایشان دوست داشت که جذب سپاه شود، منتها چون دو برادرشان در جنگ شهید شده بودند، پدرشان نمی‌خواست حاجی سپاهی شود. در اطراف منطقه ما (شهر چمگردان از توابع شهرستان لنجان اصفهان) صنایع و شرکت‌های مختلف وجود داشتند. بنابراین بعد از خدمت سربازی حاجی، خانواده‌شان خیلی تلاش کردند تا ایشان در یکی از این شرکت‌ها یا کارخانه‌ها استخدام شوند، اما هر جایی می‌رفتند کارشان جور نمی‌شد. انگار قسمت بود که به سپاه بروند و همین طور هم شد.

بعد از ازدواج به اصفهان رفتید؟

نه، چون پدر و مادر ایشان خیلی به حاج علی وابسته بودند، خود حاجی شرط کردند که بعد از ازدواج باید کنار آنها باشیم. سال ۸۰ که ازدواج کردیم، دو سال در یکی از اتاق‌های خانه پدری شهید هاشمی زندگی کردیم. بعد یک زمینی در کنار خانه پدری حاجی بود که آن را ساختیم و تا سال‌ها همانجا ساکن شدیم. شهید هاشمی کوچک‌ترین فرزند خانواده بود و به همین خاطر پدر و مادرشان خیلی به ایشان وابسته بودند. زمانی که محل کار همسرم به اصفهان منتقل شد، شهر ما ۴۵ کیلومتر با محل کار ایشان فاصله داشت. قبلاً که وسیله‌ای نداشتیم، حاجی این مسیر را صبح با سرویس اداره می‌رفتند و در برگشت مجبور بودند خودشان بیایند. خیلی سخت بود هر روز ۹۰ کیلومتر می‌رفتند و برمی‌گشتند که خیلی خسته‌کننده بود. ولی شهید هاشمی به خاطر پدر و مادرش همه این سختی‌ها را پذیرفته بود و سال‌ها به همین منوال کار می‌کرد. سال ۹۲ پدرشوهرم به رحمت خدا رفتند و سال ۴۰۲ هم خاله‌ام (مادر حاجی) مرحوم شدند. این اواخر حاجی داشت در اصفهان یک خانه سازمانی جور می‌کرد که به آنجا منتقل شویم، اما هنوز نرفته بودیم که به شهادت رسید.

> ما آخرین عکس‌مان را در تجمعات شبانه که با هم گرفتیم. دخترم این عکس را از ما گرفت. آن شب حاجی از معدود دفعاتی بود که بعد از شروع جنگ آمد به ما سر بزند. موقع تجمعات رسید و مراسم را با هم بودیم. این عکس از ایشان به یادگار ماند

آخرین عکس شهید هاشمی و همسرش در شامگاه ۱۶ اسفند ماه

به نظر می‌رسد شهید هاشمی توجه زیادی به پدر و مادرشان داشتند؟

بسیار مقید بودند که حتماً با آنها باشند و به والدینشان رسیدگی کنند. خانواده همسرم شش فرزند پسر داشتند. دو نفر از آنها در دفاع مقدس شهید شدند و چهار نفر با حاجی مانده بودند. شهید هاشمی از سه برادر دیگرشان به لحاظ سنی کوچک‌تر بودند. شاید همین فرزند آخری بودن حاجی باعث شده بود پدر و مادرشان یک وابستگی خاصی به ایشان داشته باشند. ما سال‌ها در کنار خانه پدرشوهرم زندگی کردیم و با آنها بودیم. حاجی دوست نداشت حرف والدینش روی زمین بماند. سال‌ها بعد که ایشان سمت‌هایی برعهده گرفتند از اصفهان و تهران درخواست‌هایی داشتند که به آنجا بروند، اما به خاطر مادرشان اصلاً راضی نمی‌شدند که محل زندگی‌شان را تغییر بدهند. آخرین سمت شهید معاون هماهنگ‌کننده سپاه صاحب‌الزمان(عج) اصفهان بود، به لحاظ کاری خب مشغله‌شان بیشتر شده بود و هر روز باید این همه مسیر را می‌رفتند و گاهی که کارشان زیاد طول می‌کشید، شب ۴۵ کیلومتر مسیر برگشت را طی می‌کردند و به خانه می‌آمدند، ولی تا پدر و مادرشان در قید حیات بودند، شهید هاشمی به هیچ وجه راضی نشدند که محل زندگی‌اش را تغییر بدهد. در یک زمانی که مسئولیتی به حاجی در تهران پیشنهاد شده بود، پدرشان به گریه افتاده و گفته بودند که پیش ما بمان. اگر خدا بخواهد همین‌جا هم به شما عزت می‌دهد. حاجی مانده بود و خدا هم با شهادت به او عزت داد.

شهید هاشمی سمت‌هایی در سپاه داشتند، در خانه چطور رفتار می‌کردند و چه سبک زندگی داشتند؟

حاج علی بسیار در خانه کمک‌حال من می‌شدند. زمانی که برای ما چایی می‌آوردند می‌گفتند بخورید که این چایی روضه است. یا مثلاً هر وقت سر سفره می‌نشستیم ایشان بعد از بسم‌الله الرحمن الرحیم ذکر «یا اباعبدالله الحسین(ع)» را می‌خواندند و می‌گفتند اگر این ذکر را بگوییم غذایی که می‌خوریم می‌شود غذای روضه. همچنین به من توصیه می‌کردند که هر وقت می‌خواهم غذا بپزم، غذا را به یاد یکی از اهل بیت(ع) بپزم که بشود غذای روضه. حاج علی خیلی روحیه جهادی و خستگی‌ناپذیر داشتند. من گاهی که به ایشان می‌گفتم خسته می‌شوید کمی استراحت کنید، در پاسخ می‌گفتند حضرت آقا (امام شهید) می‌گویند که من از شما پاسدارها راضی هستم ولی قانع نیستم. پس من باید تلاش کنم تا ان‌شاءالله رضایت صددرصدی کسب شود. ایشان دو روز قبل از شهادتش آزمون آنلاین داده بود که ان‌شاءالله بتواند کاروان به کربلا یا حج ببرد. حاجی حدود ۲۰ روز قبل از شهادتش ما را برد کربلا که یک سفر خیلی کوتاه‌مدتی بود. صرفاً دو روز در رفت و آمد بودیم و شاید یک نصف روز در زیارت ماندیم. حاجی می‌گفت دختر کوچکم را کربلا نبرده بودم و برای همین این سفر را آمدیم. به نظر من ایشان همان جا برات شهادت را گرفت. خود حاجی برایم تعریف کرد که وقتی پای ضریح امام حسین(ع) ایستاده بودم، یک نفر آمد به من تربت داد و آب سردابه حضرت عباس(ع) به من داد. حاجی می‌گفت طرفی که این را به من داد گفت تو آدم خاصی هستی که من این آب را به تو می‌دهم. وقتی که حاجی شهید شد، از همین آب سردابه حضرت عباس(ع) به جایی که سر حاجی را گذاشتند، ریختیم.

شغل خود شما چیست؟ از شهید هاشمی چند فرزند به یادگار مانده است؟

من فرهنگی هستم و سال‌ها در همین شغل خدمت کرده‌ام. الان هم دو یا سه سال بیشتر به بازنشستگی‌ام باقی مانده است. من و حاج علی در طول ۲۴ سال زندگی مشترکی که با هم داشتیم، یک زندگی ساده، آرام و با تفاهمی داشتیم. خدا به من و ایشان سه فرزند دختر داده که دختر بزرگم فاطمه خانم تازه عقد کرده است و قرار بود شهریورماه به سر خانه و زندگی‌اش برود که شهادت پدرش باعث شد ازدواج دخترم به عقب بیفتد و فعلاً کنسل است. دختر دیگر مریم خانم دانشجوست و دختر آخرمان لعیا خانم کلاس پنجم درس می‌خواند. من و حاجی غیر از اینکه همسر بودیم، با هم رفیق و دوست هم بودیم. بعد از شهادت ایشان، من همیشه می‌گویم که انگار یک رفیق را از دست داده‌ام. در این ۲۴ سال و دو سال قبلش که نامزدیم بودیم، ذره‌ذره زندگی‌مان را با کم و کاستی‌هایی که داشتیم با هم ساختیم. در تمام سختی‌ها و مشکلات و خوشی‌ها و ناخوشی‌ها مثل دو دوست در کنار هم بودیم. البته من برای ایشان و برای خودم حق معلمی هم قائلم. ایشان مثل یک دوست و معلم برای من بود. حاجی این اواخر داشت دکترایش را می‌گرفت. مشغول تهیه پایان‌نامه بود که شهید شد.

حاج علی چه روزی به شهادت رسیدند؟

۱۷ اسفند سال گذشته همسرم در بمباران سپاه اصفهان به شهادت رسید. شنبه ۹ اسفندماه که آقا شهید شدند، همسرم یک‌شنبه هفته بعدش شهید شد. از همان ۹ اسفند که جنگ شروع شد، تقریباً می‌توانم بگویم که حاج علی را جز یک یا دو بار که سری به ما زد، دیگر ندیدم. دائم در محل کارش بود و آنجا فعالیت می‌کرد. آن زمان خب چون هنوز ماه رمضان بود، بعد از افطار ما به تجمعات می‌رفتیم. حاجی یک یا دو بار حوالی ۱۰ یا ۱۱ شب آمد در تجمعات به ما پیوست و بعد با هم آمدیم خانه، ایشان ماند و بعد از سحر رفت به محل کارش. همان دو باری که به منزل آمد، شکل آمدنش همین‌طور بود.

آخرین دیدارتان چه زمانی بود؟

اتفاقاً ما آخرین عکس‌مان را در تجمعات شبانه و آخرین دیداری که با هم داشتیم گرفتیم. دخترم این عکس را از ما گرفت. آن شب حاجی یکی از معدود دفعاتی بود که بعد از محل کار آمد به ما سر بزند. موقع تجمعات رسید و مراسم را با هم بودیم. اتفاقاً همان موقعی بود که یکی از مسئولان حرف‌هایی در مورد عذرخواهی از سران کشورهای منطقه‌زده بودند که باعث شده بود فضا متشنج شود. گوینده مراسم هم در همین خصوص یکسری حرف‌های تندی زد. ایشان از آشناهای حاجی بود. وقتی که از سن پایین آمد، حاجی به ایشان گفت چرا این حرف‌ها را زدی. الان وقت ایجاد دو دستگی نیست. الان زمانی است که باید اتحاد داشته باشیم. نباید فضای دوگانه ایجاد کنیم. شهید هاشمی کلاً روی بحث اتحاد خیلی تأکید داشت. با چنین دیدگاهی وقتی ایشان به شهادت رسیدند، از هر طیفی برای تشییع پیکرشان آدم آمده بود. خلاصه آن شب بعد از مراسم تجمع شبانه، با حاجی به خانه آمدیم. صبح برای سحری خوردن بیدار شدند، ولی حالشان بد بود. می‌گفتند که سرم درد می‌کند و یک حالت لرز دارم. بعد از سحری کمی استراحت کردند تا بعد به محل کارشان بروند. صبح آن روز (یک‌شنبه ۱۷ اسفند) من هم کلاس مجازی داشتم. حاجی آمد و خداحافظی کرد. من هم ایشان را بدرقه کردم. شهید چون مسئولیت‌هایی داشت، همیشه با خودش سلاح داشت. یادم است آن روز هم سلاحش را برداشت و همین‌طور که داشت از پله‌ها می‌رفت، گفتم اگر فردا شب آمدی، زودتر بیا که کمی با هم باشیم. گفت اگر توانستم می‌آیم. بعد رفت و این آخرین دیدار ما بود.

همان روز به شهادت رسیدند؟

بله، آن روز به گمانم صبح ساعت ۹ یا ۹:۳۰ بود که سپاه اصفهان را بمباران کرده بودند و حاجی به شهادت رسیده بود. البته ایشان از قبل ساختمان ستاد را تخلیه کرده بودند. دشمن هم آن روز ابتدا ساختمان فرماندهی و ستاد را می‌زند. یکی از همرزمانش می‌گفت آن لحظه حاجی آستینش را بالا زده بود تا تجدید وضویی کند. به دوستش می‌گوید: دیدی چطور زدند. بعد انگار حاجی یادش می‌افتد که دو، سه تا از نیروها در ساختمان ستاد بودند. بنابراین سریع به آن سمت می‌رود تا همکارانش را نجات بدهد. دوست حاجی تعریف می‌کرد که آن لحظه شهید هاشمی تنها به فکر نجات جان همکارانش بود. سریع به محل بمباران می‌رود و از یک در کوچکی عبور می‌کند و یکی از مجروحین را پیدا می‌کند. به همراه دوستش این مجروح را روی یک برانکارد می‌گذارند تا به محل امنی منتقل کنند. در همین لحظه حمله دوم صورت می‌گیرد. حاجی یک سر برانکارد را گرفته بود. دوستش سمت دیگر و مجروح هم که روی برانکارد حمل می‌شد، اما در انفجار حاصل شده، حاجی و یکی از دوستانش به شهادت می‌رسند و آن بنده خدا که مجروح شده بود زنده می‌ماند. انگار قسمت بود که در این بمباران، حاجی شهید شود.

بنابراین حاج علی جانش را برای نجات همرزمش فدا می‌کند؟

بله، همین‌طور است. به گفته همرزمان شهید، ایشان یک فرمانده پشت میزی نبود. خودش پیشرو بود و اگر قرار بود کاری یا مأموریتی صورت گیرد، خودش اول از همه پیش قدم می‌شد. نحوه شهادتش هم نشان می‌دهد که چه دیدگاهی داشت و چطور عمل می‌کرد. در پیام سردار فدا، فرمانده سپاه اصفهان هم هست که در خصوص شهید هاشمی نوشتند ایشان یک فرمانده پیشرو بودند.

سخن پایانی.

من زمان دانشجویی‌ام، شهید همت را به عنوان دوست آسمانی انتخاب کرده بودم. زمان ازدواج هم عکس ایشان را در اتاق عروس‌زده بودم. دوستانم می‌پرسیدند چرا عکس شهید همت را زده‌ای؟ می‌گفتم چون به ایشان خیلی ارادت دارم. از شهید همت یک کلیپ مانده که در آن می‌گوید «همه کارهای ما باید برای رضای خدا باشد. حرف می‌زنیم برای خدا باشد، راه می‌رویم برای خدا باشد.» بعد از شهادت حاج علی یک کلیپ از ایشان دیدم که در آن حاجی انگار دارد همان حرف‌های شهید همت را تکرار می‌کند و می‌گوید: «همه کارتان به خاطر رضای خدا باشد. راه می‌روید برای خدا باشد. حرف می‌زنید برای خدا باشد. می‌خندید برای خدا باشد. اخم کردید برای خدا باشد. اگر این کار را کردیم، کارمان ماندگار می‌شود. غیر از این باشد هیچ فایده‌ای ندارد» و روز شهادت حاجی هم درست در سالروز شهادت حاج همت در ۱۷ اسفند ماه بود.

تشییع پیکر سردار شهید حاج علی هاشمی

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۶۵۲

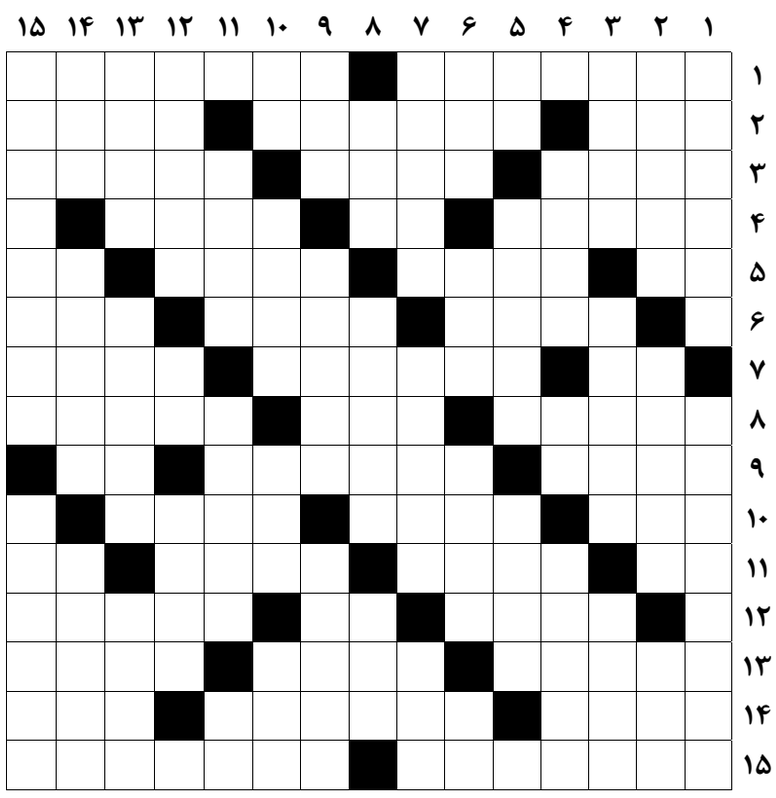

از راست به چپ

■ ۱- شهری در شرق استان فارس- نقاشی متحرک ■ ۲- منطقه‌ای صنعتی در آلمان- دزد چیزهای بی‌ارزش و کم‌بها- عالی و مرتفع ■ ۳- اثر تربیتی ژان‌ژاک روسو- واحد طول فرنگی- دستگاهی برای اندازه‌گیری دقیق ■ ۴- پاینده و ابدی- تلخ- راه فرار ■ ۵- زمین آذری- شهرآورد- نی‌لبک- شامه‌نواز ■ ۶- تربیت‌کننده- خانه‌های ریز عکس- پایه دیوار ■ ۷- صوت درد- دشوار و خسته‌کننده- خانه با عرصه مشجر ■ ۸- عددی دورقمی- شهر بادگیرها- از میوه‌های بهشتی ■ ۹- هوس باردار- دیکتاتور سابق اسپانیا- علامت مصدر جعلی ■ ۱۰- ماست چکیده- کالا و متاع- وحشت ■ ۱۱- خودروی کاروان- جمعیت؛ افراد مردم- بیماری کمخونی- مخفف هستم ■ ۱۲- دشمن پنیر- حرف همراهی عرب- کلمه آرزو ■ ۱۳- امتداد فیزیکی- باهوش- روایت‌کننده ■ ۱۴- خدای خورشید مصریان- بخت‌آزمایی- زنگ ■ ۱۵- جشنواره- غذاسازی گیاه

از بالا به پایین

■ ۱- سخنان بیهوده- دستگاه تهیه تصویر سه‌بعدی ■ ۲- از شهرهای مرزی استان کرمانشاه- ماده مخدر- دیروز عرب ■ ۳- قطعه موسیقی که برای سه نوازنده ساخته شده است- به خونخواهی امام حسین(ع) قیام کرد- لباس و جامه ■ ۴- رهبر حزب- صدمتر مربع- نوعی برادر و خواهر ■ ۵- بهتر از بدتر- از تفرجگاه‌های شمال تهران- از درختان جنگل‌های شمال ■ ۶- درد و رنج- همراه استراگانف از غذاهای گوشتی است- مقابل فراز- حرف نفی عرب ■ ۷- آهنگر- نوعی ابر- نهنگ ■ ۸- صومعه- ایالتی در امریکا- نمازی که بدون وضو هم خوانده می‌شود ■ ۹- متضاد ابد- از شهرهای استان اصفهان- صحرای انتظاری که اهل بهشت و جهنم قبل از ورود در آنجا منتظر می‌مانند ■ ۱۰- چوب خوشبو- پول کانادا- قدیم و دیرین- هنر فرنگی ■ ۱۱- فلزی است نقره‌ای رنگ و براق و بسیار محکم که در ۱۵۱۴ درجه حرارت ذوب می‌شود- بیماری کلیوی- از اقمار مشتری ■ ۱۲- تبادل نظر- راز مگوی خانم‌ها- از ماه‌های سریانی ■ ۱۳- رود مرزی چین و کره شمالی- از پیامبران بنی‌اسراییل- از گل‌های خوشبو به رنگ زرد ■ ۱۴- شمیم نشده- دوری جستن- طولانی‌ترین و بزرگ‌ترین سرخرگ بدن ■ ۱۵- رئیس هیئت وزیران در برخی کشورها- مزیت و برتری‌داشتن

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۲	۹	۸			
						۳	۱	
۶	۹	۷						
	۱					۶	۷	
	۸			۵			۹	
				۷	۲			
			۴					۷
۹		۴					۶	۱
		۶	۳					

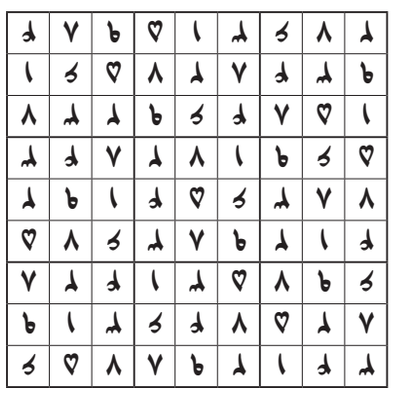

جدول کلمات متقاطع
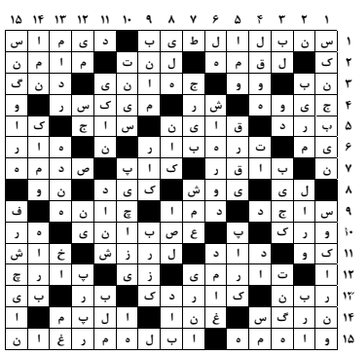
پاسخ جدول شماره ۷۶۵۱